روزنامه شرق

سه‌شنبه ۲۰ دی ۱۳۹۰ • ۱۶ صفر ۱۴۳۳ • ۱۰ ژانویه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۳۹ • شماره ۵۱۵ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ نمابر: ۸۸۸۴۱۲۷۹

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۲ اذان مغرب ۱۷:۲۹ اذان صبح فردا ۵:۴۶ طلوع آفتاب ۷:۱۴

بزرگداشت امیرکبیر در کاخ گلستان

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در یکصدوشصتمین سالروز درگذشت میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صدراعظم اصلاح‌طلب عصر قاجار و موسس مدرسه دارالفنون، مراسم بزرگداشتی را روز سه‌شنبه ۲۰ دی ۱۳۹۰ از ساعت ۱۵ الی ۱۸ برگزار خواهد کرد.

علاقه‌مندان برای حضور در این نشست می توانند به آدرس خیابان ۱۵خرداد، میدان ارگ، کاخ گلستان،سالن شهید مدرس مراجعه کنند.

پرسش از فرهنگ

تفاوت‌های گفتمان سیاسی و گفتمان فرهنگی

ناصر فکوهی

■ از دوران افلاطون و گفت‌وگوهای سقراطی او تا امروز، باگذار از نوافلاطونیان، ماکیاولیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم تا ایدئولوژی‌های عمل‌گرای کنونی که اغلب دعوی پایان ایدئولوژی را در گفتمان سیاسی دارند (نظیر فوکویاما) اما در نهایت بر یک ایدئولوژی فناورانه استوارند، همواره پرسشی مطرح بوده است: اینکه آیا فیلسوفان یا به زبان امروزی روشنفکران و افرادی با سرمایه فرهنگی بالا، لزوما بهترین کنشگران برای مدیریت سیاسی بر نظام‌هایی اجتماعی هستند؟ یا بهتر آن است که نظام‌های اجتماعی را به‌دست کسانی سپرد که ولو، دارای سرمایه فرهنگی پایین‌تری باشند، اما در عمل توانایی بیشتری برای همسازی اندیشه‌ها و کنش‌های خود و دیگران در فرآیندهای پیچیده کنش و ذهن، به منظور برقراری یک نظم پایدار و کارای جمعی باشند؟

این پرسش تا امروز بی‌پاسخ مانده است، هرچند روندهایی که گاه در نظام‌های جهانی مشاهده می‌شود، ممکن است ما را به وسوسه یافتن پاسخ‌هایی در دسترس و ساده بیندازند. از این رو شاید بهتر باشد این پرسش را بی‌پاسخ رها کنیم و به تفاوت دو نوعی گفتمان سیاسی و فرهنگی بپردازیم که درباره آن بیشتر و با اطمینان خاطر بالاتری می‌توانیم سخن بگوییم. اگر فرض را بر آن بگیریم که گفتمان سیاسی وظیفه خود را مدیریت مناسب، کارا و قابل قبول نظم و کنش اجتماعی در یک جامعه خاص به سود آن جامعه بداند یا برعکس، اعتراضی عقلانی و برنامه‌ریزی‌شده نسبت به عدم وجود چنین مدیریتی باشد و خود ادعای آن را داشته باشد که نظم در هم ریخته یا در معرض این خطر را می‌تواند به موقعیت آرمانی برگرداند یا نزدیک کند، در هر دو حالت خصوصیت این گفتمان باید در مثبت بودن چشم‌اندازهای آتی یا در اتوپیایی بودنش باشد. افزون بر این، اگر اصل گفتمان سیاسی در عصر کنونی را اصل دموکراتیک بودن این گفتمان بدانیم، یعنی آنکه تمام نظام‌های سیاسی امروز دعوی آن را داشته باشند (و دارند) که مشروعیت خود را از پایه‌ای به نام «ملت» می‌گیرند، باز هم الزامی به وجود می‌آید و آن این است که گفتمان سیاسی لزوما باید برای «همه» مخاطبانش، «مردمی» یا «مردم‌پسند» یا لااقل برای آنها خوشایند و قابل دسترس باشد. در حقیقت، گفتمان فرهنگی برای آنکه بتواند انسجام درونی و بیرونی خود را حفظ کند، چاره‌ای جز آن ندارد که بر نظام‌های شناختی و زبان‌شناختی دارای وحدت رویه و وحدت معنایی لااقل به صورت نسبی استوار باشد و این در حالی است که اگر چنین هدفی را پیش رو داشته باشیم، نه می‌توانیم لزوما و همیشه، تحلیلی مثبت از «آینده» ارایه دهیم و نه حتی لزوما می‌توانیم دعوی پیش‌بینی آن را بکنیم و نه در نهایت قادریم استدلال‌های شناختی و تحلیلی خود را بر اساس مخاطبانی که با آنها سروکار داریم، تغییر دهیم. در نهایت پارادایم افلاطونی شهر فیلسوفان نیز تا اندازه زیادی بر همین رویکرد استوار بود که طبعا، رویکردی ضد دموکراتیک به شمار می‌آید، همان رویکردی که در نهایت ولتر و طرفداران «استبداد روشنگرانه» از آن نتیجه می‌گرفتند که «حاکم فیلسوف» نمی‌تواند جز یک فرد خودرای ولو بسیار بافرهنگ باشد. از این رو، رویکردهای جدید فرهنگی اصولا این را مطرح می‌کنند که آیا می‌توان از انطباق این دو نوع گفتمان دفاع کرد؟ خطر چنین پرسشی بلافاصله خود را در سوق دادن احتمالی مخاطب به سوی گرایش‌هایی ضد دموکراتیک در یک جهت (نخبه‌گرایی) یا در جهتی معکوس (عوام‌گرایی) نشان می‌دهد. با وصف این، راه‌حل سومی نیز وجود دارد که انقلاب فناورانه اطلاعاتی در پیش چشمان ما در حال رسیدن به آن است. مباحثی که در سال‌های اخیر درباره دموکراسی مشارکتی یا مستقیم مطرح شده‌اند، بر این پایه قرار دارند. تا چه اندازه می‌توان از تمرکز قدرت سیاسی فراتر رفت و آن را نه در فرآیندهای چرخه‌ای واگذاری قدرت، بلکه در فرآیندهای روزمره به خود شهروندان واگذاشت. فیلسوفان سیاسی پاسخ این امر را از مدت‌ها پیش، پیش روی ما گذاشته بودند. اگر فوکو معتقد بود که امر سیاسی را نباید لزوما در نهادهای سیاسی جست‌وجو کرد و صرفا در این نهادها به سراغ تغییر آن در جهت بهبودش رفت، هانری لوفبور و امروز، دیوید هاروی، بازگرداندن کل ارزش روزمرگی و سبک زندگی را در اجزای تشکیل‌دهنده واحدهای حیاتی راه‌حلی می‌دانستند و می‌دانند که می‌تواند یکی از مطمئن‌ترین ضامن‌ها برای برتری عملی گفتمان‌های فرهنگی بر گفتمان‌های سیاسی و زندگی بهتری برای همه انسان‌ها در هماهنگی بیشتر میان خودشان و میان خودشان و طبیعت به شمار بیاید.

مرگ مولف

چرا امیرکبیر نمرد

فریدون مجلسی

در زندگی اتفاقاتی خارج از اراده بشر رخ می‌دهد که نه‌فقط زندگی آینده او را رقم می‌زند، بلکه در سرنوشت و تاریخ ملت و کشوری تاثیرگذار است. یکی از این نمونه‌ها، که می‌توان او را درخشان‌ترین چهره تاریخ قاجاریه نامید میرزا تقی‌خان امیرکبیر است. مهم‌ترین اتفاق تاثیرگذاری که از فرزندی فرودست صدراعظمی مقتدر ساخت اینکه در خانه بزرگ مردی چون قائم‌مقام پرورده شد. اتفاق دیگر مشارکت دادنش در آموزش ویژه فرزندان قائم‌مقام بود، که از نوجوانی ساده بی‌نصیب، مردی فرهیخته و سزاوار مقام و خدماتی برجسته ساخت. اتفاق دیگر اینکه میرزا تقی‌خان جوانی ۲۰ساله بود که گریبایدوف سفیر اشرافی و شاعر نامدار روس که رفتارهای متفرعنانه‌اش در دوران پس از قرارداد ترکمانچای خشم‌انگیز بود در تهران کشته شد.

شاه و دولت وحشت زده که با شکست اخیر نه تاب مقاومت بیشتری داشتند و نه توان پرداخت غرامتی دیگر و قراردادی دیگر، بر آن شدند که با پوزش‌خواهی رسمی آتش خشم تزار را فرونشانند. عباس میرزا فرزند برومندش خسرو میرزا را با هیاتی روانه سن‌پترزبورگ پایتخت مجلل روسیه کرد. از اتفاق روزگار میرزا تقی‌خان را نیز که جوانی با ذکاوت و دانا و کاردان بود برای خدمات منشی‌گری در آن هیات همراه بردند. سفری چندهزار فرسنگی از تبریز تا سن‌پترزبورگ برای آن جوان دانشگاهی بزرگ بود. دانست که عظمت کشوری که گز نکرده بریده و با آن جنگیده بودند تا به حدی بود، که دانست شهر یعنی چه و کشور و دولت به چه معنی است. دانست که کشور نیاز به نظام مالیاتی، چاپارخانه مرتب، ارتش منظم و بسیاری چیزهای دیگر دارد. زمانی عباس میرزا پرسیده بود که سربازان ما خوب می‌جنگند پس چرا در برابر روس‌ها و غربی‌ها شکست می‌خوریم؟ امیر دانست چرا! تجهیزات آنها بسیار فراتر از توپ و تفنگ بود. آنها علم داشتند و ما پس از جنگ‌های صدساله داخلی و خارجی در منجلاب جهل فرو رفته بودیم. بعدها با حضور در مذاکرات دوساله ارزنته‌الروم برای رفع اختلافات مرزی با عثمانی به دیپلماتی ورزیده و مجرب بدل شد. از اتفاق روزگار در تبریز در خدمت ولیعهد جوان قرار گرفت و تجربیات خود را از آنچه در روسیه دیده بود با او در میان گذاشت، به این امید که روزی از ایران نیز کشوری بسازد. یک‌بار نیز همراه با ولیعهد برای دیدار با تزار به ایروان رفت.

و از اتفاق روزگار محمد شاه جوان در ۴۰سالگی مرد و میرزا تقی‌خان ۴۰ساله ولیعهد هجده ۱۸، ۱۹ساله را به تهران رساند و شاه کرد و شاه نیز او را صدراعظم خود کرد و تنها خواهر تنی خود را به ازدواج او درآورد. فهرست اصلاحات امیر در کمتر از چهار سال صدارت طولانی است! اما نتیجه آنچه دیده بود و آموخته بود، نسخه‌ای ابدی برای بهسازی و درمان ایران بود! باید مدرسه‌ای می‌ساخت و با جهل مبارزه می‌کرد. دارالفنون را ساخت و افتتاحش را هرگز ندید، جانش را بر سر آن گذاشت، هم در آنجا برای ابد در تاریخ ایران زنده ماند. دارالفنون باقی ماند، جنبش مشروطه ایران را به بار نشاند، کانون حرکت و نوزایی ایران شد و امروز فرزندانش با دومیلیون دانشجو، هنوز همان راه او را با امید و نوید، در صدها دارالفنون ادامه می‌دهند. امیرکبیر زنده است!

امیرکبیر؛ آن‌گونه که باید دید

حسن نراقی

امروز سالروز مرگ امیرکبیر است. پیش از هر سخنی مایلم این سوال را مطرح کنم که آیا اگر امیرکبیر همین آدمی که در خیرخواهی برای وطن، دوست و دشمن تقریبا می‌شود گفت اختلاف چندانی ندارند، به دستور شاه کشته نمی‌شد و عمر طولانی‌تری می‌کرد آیا دقیقا به اندازه مطلوب امروز مورد عنایت مردم باقی می‌ماند؟ تقاضایم این است که فقط فکر کنید. جوابش را اگر حتی برای خودتان هم که نگهدارید برای من کافیست. به باور من مظلومیت در این کشور قیمت بالای خودش را دارد. چرا؟ بروید آن را از روان‌پزشک‌ها بپرسید. اما آیا اگر صمد بهرنگی و جلال آل‌احمد یا زنده‌یاد تختی با آن انتساب کاملا بی‌مورد مرگشان با حکومت به این زودی از بین ما نمی‌رفتند، به همین اندازه مورد محبت باقی می‌ماندند؟ پس چرا کسی محمد بهمن بیگی را آنچنان نمی‌شناسد؟ مرد بزرگی که با دست خالی و تا به امروز مستقیم و غیرمستقیم حداقل چند صدهزار نفر از عشایر ما را با قلم و کاغذ آشنا کرده. پس چرا این خدا بیامرز را کسی چندان به جا نمی‌آورد؟ آیا فقط گناهش زندگی طولانی‌ترش بوده؟ خب در اینکه امیر در سرش افکار مصلحانه داشت لااقل خود من هیچ شکی ندارم. اما آیا اینکه درایتی برای اجرای افکارش داشت به هر حال - به شیفتگان امیر بر نخورد - خیلی جای صحبت باقی است. امیر و سرپرست ولله بچه کوچک و بی‌قدرتی بود که حالا تبدیل به قدرت اول کشور شده و همه به پابوسش می‌آیند.

اما امیر، مثل اینکه اصلا به موضوعی به این مهمی توجهی ندارد. امیر مادرزنی دارد به نام مهد علیا که با محدودیت‌های بانوانه آن روزها توانسته به مدت دو ماه بعد از مرگ شوهر تاجدارش به تنهایی کشوری را با آن همه مدعی و جنجال به وجود آمده کم و بیش آرام اداره کند تا فرزندش برای تاجگذاری به تهران بیاید. خب چنین زنی با چنین قدرت مدیریتی کم آدمی نبوده.

امیر چرا چنین قدرتی را به درستی ارزیابی نمی‌کند؟ و با او در نهایت شدت و خشونت در می‌افتد؟ این را اگر لااقل به حساب بی‌سیاستی‌اش نمی‌گذارید همه‌اش را هم پای بدنامی مهد علیا نگذارید. تاریخ را عادلانه قضاوت کنید، نه با سلیقه‌ای که آن را هم اکثرا از دوره طفولیت القایمان کرده‌اند. خب بروید بخوانید نامه‌های عتاب آلود امیر را به سایه خدا! انسان این همه تندخویی را هر چقدر هم که با پوششی از نیکخواهی پوشانده باشند نمی‌تواند ندیده بگیرد. خب هر آدم دیگری هم که شاید جای ناصرالدین شاه بود... . به هر حال اقدام به تنبیه امیر می‌کرد. ببینید مخبرالسلطنه هدایت در گزارش ایران چه می‌نویسد: از اشخاص مورد اطمینان شنیدم که در مقام تربیت، امیر با ناصرالدین شاه درشتی کرده بود.

شاید سیلی‌ای هم بر وی زده. بله. سیلی زدن بالاخره یک پیامدی هم می‌تواند داشته باشد. اما ضمنا فراموش‌تان نشود که برای ملت عقب افتاده آن‌روزهای ما هم فقدان امیر، ضایعه کمی نبود. آن را هم باید برای ارزیابی همیشه در نظر داشت.

کارتون‌خواب

جمال رحمتی

jamalrahmati@yahoo.com

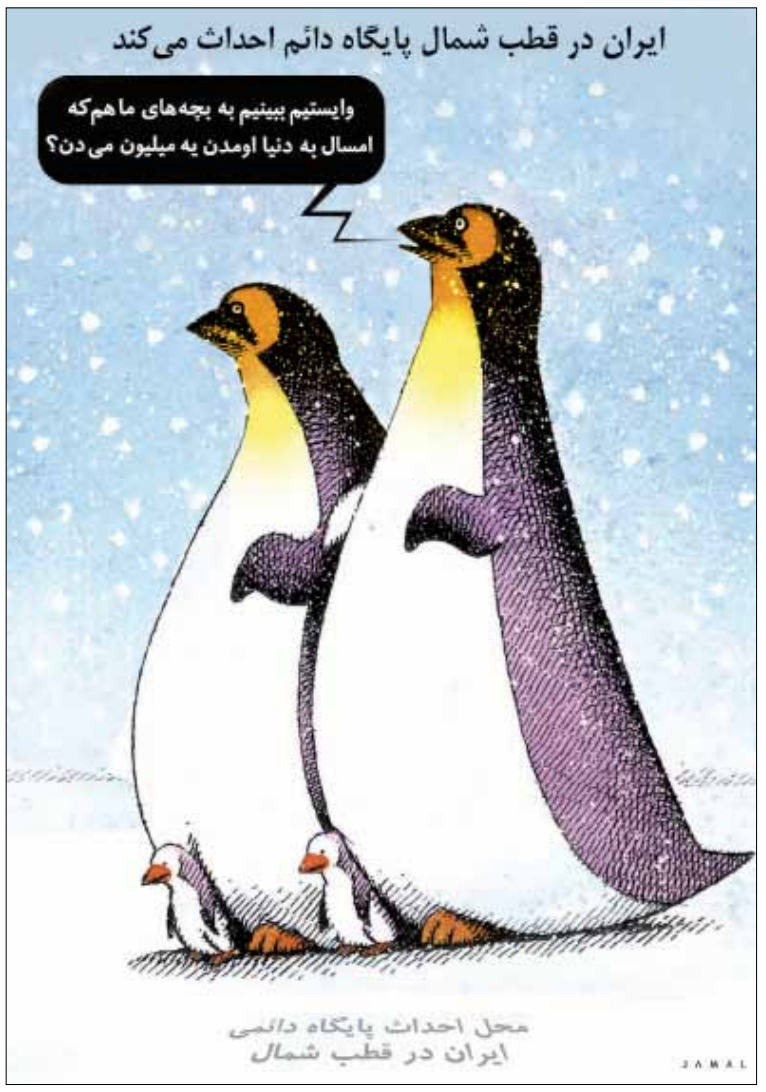

تقویم تاریخ

امیرکبیر، دارالفنون و ورزش

سعید فائقی

مرحوم علامه دهخدا سال ۱۲۶۸ سال تاسیس دارالفنون را سال تحول جدید در سیستم تعلیم و تربیت ایران می‌داند که ۱۳ روز قبل از شهادت امیرکبیر در بیستم دی ماه همان سال به بهره‌برداری رسید. مسلم است ظهور هر پدیده اتفاقی نیست؛ همچنین ظهور مردان تاریخی.روزنامه وقایع اتفاقیه نوشت هدف از تاسیس دارالفنون آگاهی و خیر و منفعت خلق است و همت دولت معطوف مردم است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید.می‌گویند اندیشه از جهتی پدیده تاریخ است و از جهتی دیگر سازنده تاریخ.امیرکبیر-نماینده جهش بزرگ اجتماع- که در دوره مهم تاریخی، رهبری جنبش نوخواهانه مردم ایران را در دست گرفت در راه بیداری افکار، روزنامه و مدرسه برپا کرد.ایجاد دارالفنون نشانه تحول ذهنی است و موثرترین عامل دگرگونی افکار، چنانکه نویسنده تاریخ مدرن ایران اذعان دارد، دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون در انقلاب مشروطیت حضوری پررنگ داشته‌اند و حتی در ۲۸ اسفند سال ۱۳۰۲ در مخالفت با جمهوریت رضاخانی دست به تظاهرات و اعتصابات گسترده زدند و نیز در کابینه اول رضاشاه ۱۴ نفر از فارغ‌التحصیلان دارالفنون، سمت وزارت را عهده‌دار بودند.مرحوم حسن‌علی‌خان گروسی درباره دارالفنون می‌نویسد که اهتمام امیرکبیر به تربیت مردم و تامین برخی از حقوق اجتماعی و حق مساوات بود و همین ایشان اذعان می‌دارند که مانع بزرگ امیرکبیر روس‌ها و انگلیسی‌ها بودند که به افسون روس‌ها دولت ایران شاگردان خود را از فرانسه احضار کرد و نماینده انگلیس برای تعطیلی دارالفنون بسیار تلاش کرد و نهایتا استادان بی‌طرف فرنگی که اغلب اتریشی بودند را از ایران اخراج کرد.انگلیسی‌ها با تاسیس اقتصاد صنعتی ملی توسط امیرکبیر بسیار مخالف بودند و بیم آن داشتند که فارغ‌التحصیلان دارالفنون مدیران آتی اقتصاد صنعتی ملی باشند که با منافع انگلیس در تضاد بود.راقم این سطور خود را صاحب صلاحیت در امر تحلیل تاریخ نمی‌داند، بلکه از آنجا که بر مظلومیت پدیده ورزش واقف است به دنبال یافتن سند مظلومیت تاریخی ورزش است. اگر به نظر مرحوم علامه معتقد باشم و یا روایت مرحوم گروسی را در نظر بگیریم و اهتمام عنایت مرحوم امیرکبیر را به تعلیم و تربیت مورد غور قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که ورزش مدرن هم برآمده از جنبش نوخواهانه مرحوم امیرکبیر است چراکه درخصوص تربیت همه اهل فن، تربیت جسم را پایه اولیه تربیت در وجوه دیگر می‌دانند.

امیرکبیر در مسافرت به روسیه بسیاری از مدارس را مورد بازدید قرارداد که در همه آنها ورزش یکی از ارکان تعلیم و تربیت بود؛ مخصوصا در مدارس نظامی که دارالفنون رشته سواره‌نظام و پیاده‌نظام را داشت. تربیت جسم از مهم‌ترین مسایل تربیتی در مدارس نظام بود و از همان ابتدای تاسیس دارالفنون سالن تئاتر که کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت، به تعلیم ورزش توسط استادان اتریشی اختصاص یافت و ورزش هارمونیک و منظم و آکروبات توسط آنها تعلیم داده می‌شد که سال‌های سال و هنوز هم در مدارس نظامی و دانشکده‌های افسری مورد استفاده است. به نظر برخی از بزرگان دارالفنون، ورزش سوئدی هم توسطً همین اساتید دارالفنون در ایران رایج گشت. خاطرم هست که دارالفنون سالنی داشت تحت عنوان سالن ورزنده که استاد ورزنده، اولین فارغ‌التحصیل رشته ورزش در ایران بود. در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ که این حقیر در دبیرستان مروی اشتغال به تحصیل داشتم، هر روز با یکی از دوستانم آقای مهندس حاتمی که یکی از مدیران برجسته صنعت است و در دارالفنون تحصیل می‌کرد، برای تماشای تمرین قهرمان جهان و المپیک، عبدالله موحد به دارالفنون می‌رفتیم. دارالفنون کتابخانه جامعی داشت که متاسفانه نمی‌دانم امروز بعد از تعطیلی دارالفنون به چه سرنوشتی دچار شده است و اطمینان دارم که در آن کتابخانه شاهد مدارکی درخصوص تاریخ ورزش بودم که متاسفانه هر چه گشتم بیشتر مأیوس شدم.به هر طریق ورزش هم مانند همه پدیده‌ها توسط پیشاهنگ پایه‌گذار ترقی کشور یعنی امیرکبیر پایه‌گذاری گردیده و توسط ارباب قلم و مستوفیان که وارث سنت و فرهنگ و سیاست به شمار می‌رفتند، توسعه یافته و از میان آنها که خصیصه‌ای ملی داشتند به جامعه تسری پیدا کرده است.استادم جناب آقای کیوان از فرزانگان فرهیخته دارالفنون این کمترین بی‌مقدار را درخصوص ارباب قلم راهنما شدند و با اینکه در دوره دبیرستان شعر معروف «تنازع بقا»ی مرحوم ملک‌الشعرای بهار که با جمله «زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو» شروع می‌شد جزو دروس کتاب فارسی بود اما هیچ وقت اشاره نشده بود که مرحوم بهار در سال ۱۳۱۶ شمسی به هنگام افتتاح امجدیه آن روز-شهید شیرودی امروز- به سفارش وزیر وقت فرهنگ سروده‌اند و الهام ایشان در قطعه ورزندگی مایه زندگی است از اهتمام مرحوم ورزنده به ورزش گرفته شده که در مصرعی از آن می‌فرمایند:

ز ورزش میاسای و کوشنده باش
که بنیاد گیتی به کوشندگی است
نیاکانت را ورزش آن مایه داد
که شهنامه زیشان به تابندگی است

و همین بزرگوار در سال ۱۳۰۳ به اقتضای قصیده حکیم سنایی سروده‌ای دارند تحت عنوان «ورزش روح» که در مصرعی‌می‌فرمایند:

در ورزش تن بارها آسان شده است دشوارها
در ورزش جان خارها آرند از بهرت رطب

سردردتان ندهم مقصود یادی از امیرکبیر بود و دارالفنون و ورزش، امید که محققان و صاحبان فکر و اندیشه درخصوص تاریخ ورزش مدرن ایران هم تاملی بنمایند.

ابوعطا

امیرکبیر را شرح دهید

هادی چپردار

■ البته بر پیر و جوان و خرد و کلان عیان و مبرهن است که آقای امیرکبیر یک امیر خیلی کبیری می‌باشد که اولین کبیر ایران می‌باشد؛ البته بعضی‌ها معتقدند که دوهزار سال قبل از او یک کبیر دیگر هم بوده می‌باشد که ما معتقدیم او کبیر نمی‌بوده باشد و یک پادشاه خونخوار و عامل امپرسیالیسم جهان‌خوار و خیلی هم صغیر بوده می‌باشد. اما امیرکبیر آنقدر کبیر می‌باشد که بعضی‌ها معتقدند او از در رد نمی‌گردانیده است و هرجا که می‌خواسته برود، قبل از رفتنش باید در را از جا می‌کنده‌اند. بنابراین ما نباید میزان کبیری امیرکبیر را با کبیری بعضی از هم‌شاگردی‌های خود مثل اکبرزاده کبیر یا پورساحلی کبیر مقایسه گردانیم چراکه درست است که ما از ترس‌مان هم‌شاگردی‌های خود را کبیر می‌خوانیم، اما اینها به‌راحتی از هر دری رد می‌گردند و پورساحلی می‌گوید که یک‌بار حتی از دیوار هم رد گردیده. حالا باز این اکبرزاده را کبیر بگوییم یک چیزی،چون او آنقدر رفوزه شده و لنگ‌دراز شده که موقع رد شدن از در باید سرش را خم بگرداند اما این پورساحلی که رفوزه نشده دیگر چرا خودش را پورساحلی کبیر می‌نامد ما نمی‌دانیم.

ما برای انشای خود درباره زندگی آقای امیرکبیر تحقیقات‌ها و گمانه‌زنی‌ها و جستارگشادی‌ها گردانیدیم و با اندیشمنگان و پرریختگانی مثل آقای معلم کبیر خود نهادینه‌سازی‌ها را چالشی گرداندیم. ما از بسترسازی زیرساخت‌ها (که باید خیلی کار سختی باشد) فهمیدیم که آقای امیرکبیر کارهای خوب زیادی گردانده بوده. او به همه مردم و اقشار آسیب‌پذیر کمک گردانده بوده. مثل اکبرزاده کبیر که همیشه با خوردن اغذیه‌های بچه‌ها در زنگ تفریح به آنها کمک می‌گرداند و مثل پورساحلی کبیر که با دلقک‌بازی و درآوردن ادای هم‌شاگردی‌مان خاتم‌آبادی، بچه‌ها را سرگرم می‌گرداند. ما نظر خاتم‌آبادی را نیز درباره این کار پورساحلی جویا شدیم و او گفت: «باید مدارا گرداند مرتضی...»

همچنین ما از هم‌اندیشی‌های خود فهمیدیم که آقای امیر پس از کبیر شدن، اصلاحات‌های زیادی را آغاز گردانید و مدرسه‌ای به‌نام دارالفنون را ساخت و خارجی‌ها را آورد که در آن درس بدهند. آقای معلم کبیر ما معتقدند که آقای امیرکبیر به این ترتیب می‌خواست کشور را پیشرفت بگرداند و برای همین خارجی‌های استکمار جهانی و انگلیستان و روسیه با او دشمن گردیدند. اما این حرف آقای معلم کبیر ما کمی عجیب می‌باشد چون که هرکسی و حتی این اکبرزاده هم می‌داند که خارجی‌ها و استکمار سهلونیسم عامل جهان‌خوار می‌باشند. بنابراین آقای امیرکبیر هم شاید عوامل وابسته بوده می‌باشد. ولی شاید هم خارجی‌هایی که آورده خارجی‌های خوبی مثل روسیه‌ای‌ها بوده‌اند که البته اگر این‌طور بود دارالفنون هنوز هم راه نیفتاده بود و برای اضافه شدن هر تخته‌سیاه باید پول دو تا دانشگاه را پرداخته می‌گردانیدیم. خلاصه یک فرق دیگر آقای امیر با کبیرهای کلاس ما این است که اگر به اکبرزاده و پورساحلی و حتی به خود ما باشد، نه فقط مدرسه راه نمی‌اندازیم، بلکه همین مدرسه را هم در بورس خصوصی‌سازی می‌گردانیم تا با بچه‌ها با پولش به سینما برویم و ساندویچ بخوریم.

خلاصه در آخر ماجرا وقتی مدرسه ساخته گردیده، آقای امیرکبیر را در حمام فین با بریدن رگش مورد کشتار و قتل می‌گردانند. ما از این موضوع نتایج زیادی می‌گردانیم. مثلا نتیجه می‌گردانیم که آقای امیر آدم تمیزی بوده و به حمام هم می‌رفته. همچنین نتیجه می‌گردانیم که در قدیم‌ها حمام کاربردهایی مانند پل مدیریت و باغ‌های اطراف شهر نیز داشته بوده و هرکسی با کسی دشمنی داشته، به‌جای حوالی سعادت‌آباد به حمام می‌رفته، اما چون علم هنوز پیشرفت نکرده بوده، به‌جای ۵۰ضربه چاقو با زدن رگ دست کار را انجام می‌داده و تازه قاتل را هم در ملاءعام مورد قصاص گردانیده نمی‌کردند که همه تماشا نمایند و خوشحالی بگردانند، بلکه به او مقامات خیلی خوب می‌دادند. خلاصه قدیم‌ها اینقدر پیشرفته نگردیده بوده. خلاصه ما در پایان انشای خود، از ترس‌مان، از همه هم‌شاگردی‌های کبیر خود تشکر می‌گردانیم و مطمئن می‌باشیم که آنها وقتی بزرگ‌تر بشوند از امیر هم کبیرتر می‌گردند و در کتاب تاریخ ما اسم‌شان را در همه صفحه‌ها می‌نویسند.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
تلفنی آگهی می‌پذیرد.
۸۸۶۵۸۵۷۵
۸۸۵۲۴۹۷۴
۸۸۵۲۴۹۷۳
۸۸۷۵۲۱۵۹

دانش‌آموز خوب‌ام
آقای سیدعلی علیزاده طباطبایی
موفقیت‌تان در راهیابی به دانشگاه
در رشته آموزش قرآن را تبریک می‌گویم.
زاهدی- معلم قرآن